

ورازود اندر میان خویشین
زودندش یکنگ بخت برو
نه بکند و نه بکند مرد هزار
یقین کرد اتم که آمد قضا
که اتم یک شاه فرزند بود
بمیدان ایچ بیت عیار بود
زودند با یک دیگر تو که سیاه
فرد رفت با خود که تا بکست این
بسخن گویند او در پیش امیر
بتر بید از آن سحر مرد و لیس
بگفت ای خرم بیان بنماید
ای مرد و عالم بول خداست
بکسی خبر می دهد امیرت بود

پیشین پس یکبار بر خویشینند
که تو از بجای می زود
چو کرب که سینه همه انتظار
کشم ایچ آید رحیم خدا
بر روی ایچ مرد که مرده بود
بصد مرد در جنگ در کار بود
که تو از بجای درین جایگاه
درین بادیه ک که گشت این
و کمر بند و بخت ایندم بهتر
چو خدیو اتم جانند شیر
بغیرت در افتاده چیران شد
که حق قایم بود و جهان محسوس
ایمیرت بنام امیرت بود

خداوند پادشاه

خدا هم برسانید پوی شفا
بگوید اول شفا نام خود
پس آنکه بگوید که من کیستم
نه مرغ که بکند خرم از زخم تیر
بهار و دگر گوید شفا نام خود
تاخت اتم بمیدان خود
که این صفت روانه شیر است
بتر بید از احوال ناگسین بود
نه خضر نه زیندیش شفا نام
زیندیش همه جمله شفا بود
از بار چه پیغمبر جمله شفا
یکبار جمله بنزد زود
ز بسبب بر آمدن شفا نغمه

نتر بکم من از مای کوشی
جداری درین جا بیک کار خود
درین آمدن محسوس است
که بشیر ان نتر بکنند از کرب تیر
که اتم بر آمدن بخت خود
چونین گفت میگوید مبارک
بدانید که این مرد خوش منظر
ببدر زهد از باد از خیس بود
نه ام رفت تا حمد از میان
که بی زخم زنده بدست او
بگوید ز حال غیبت چکا
جهان را بیه کشته مالند زود
یک گفت داد و دیگر گفت کیر